

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: عباس منصوران

فرستنده: طاهر باختری

۲۶ اگست ۲۰۲۴

بنگله دیش و «سرنوشت» جنبش‌های بی‌سر و سرنوشت



درخواست لغو و اعتراض علیه «نظام سهمیه بندی مشاغل دولتی به خانواده‌های جانبازان جنگ استقلال» یعنی تشکیل دولت- ملتی دیگر در سال ۱۳۵۰ خ (۱۹۷۱ م) به ظاهر، جرقه خیزش تابستان ۱۴۰۳ در بنگله دیش بود. اما خیزش ۱۴۰۳، تابستان پنجاه و سه سال بعد از ۱۳۵۰، تظاهر مبارزه طبقاتی و اجتماعی دیرینه‌ای بود که ریشه در مناسبات طبقاتی-تاریخی حاکم کشورهای پیرامونی با حاکمیت استبداد خودیژه این کشورها داشت.

این اعتراض به «سهمیه‌بندی...» را می‌توان به گونه‌ای با خیزش سال ۱۳۸۸ در ایران که با «رأی من کو!» آغاز شد، یا با بهار «عربی» همانند دانست. قانون ۳۰ درصد سهمیه بندی مشاغل دولتی به وابستگان حکومتی، هنوز پس از ۵۵ سال در بنگله دیش و ستمبران تنگدست و برده و گرسنه، شلاق انفجار به پیکر تنگدست‌ترین سرزمین بردگان جهان بود.

با جدائی بنگله دیش از پاکستان در سال ۱۳۵۰، به رهبری مجیب الرحمان و حزب عوام (عوامی لیگ) برخوردار از پشتیبانی‌های نظامی و سیاسی هندوستان، حکومتی غیر مذهبی و دولت – ملتی دیگر در بخشی از بنگال،

پایه‌گذاری شد. بنگله دیش بی مانند در نیم قاره بنگال، با کشتزارهای برنج و میوه‌های کم مانند و گندم، را در سال ۱۹۷۴ به قطعی مرگباری دچارش کردند که بیش از دومیلیون از تهی دستان از گرسنگی جان باختند.

در نخستین دولت پس از جنگ داخلی و تشکیل کشوری به نام بنگله دیش، رهبران اسلامی بنگال جدا شده از هندوستان و سپس پاکستان غربی، به رهبری شیخ مجیب الرحمان در دوره ۵ ساله حاکمیت خویش، با شعار ناسیونالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی و سکولاریسم، همانند پاکستان پایه‌های یک دولت- ملت وابسته به هندوستان، و در رقابت با پاکستان را در پاکستان شرقی رهبری کرد. مجیب، با رهبری جنگ داخلی و انشعاب از پاکستان به پشتوانه انگلستان، پاکستان شرقی (بنگال)، از پاکستان غربی با سه میلیون کشته و میلیون‌ها آواره، جدا کرد و بنگله دیش را کشوری «مستقل» اعلام کرد.

بزودی، در سال ۱۹۷۵ مجیب الرحمان با کودتای نظامیان روبه رو و به همراه ده تن از افراد خانواده ترور شد. با ترور بینان‌گذار بنگله دیش و افراد خانواده، در ۱۹۷۵ جنرال ضیاء الرحمان به قدرت رسید. ضیاء الرحمان در نقش رهبر حزب ملی بنگله دیش (بی ان پی/BNP) در ضدیت با حزب عوام ملی، عناصر پروپاکستانی به قدرت رسانید و در سال ۱۹۷۵ حاکمیت نظامیان را اعلام کرد. این حزب، در همکاری با جماعت مسلمین که دولت پاکستان و ارگان‌های امنیتی، نظامی، احزاب اسلامی و جماعت اسلامی آن کشور را در پشتیبانی داشت، نوعی دیکتاتوری نظامی با چاشنی اسلام سیاسی به وجود آورد. خصوصی سازی و کنترل دولتی بر اقتصاد را تقویت کرد و سیاست نظم نوین جهانی و گسترش ان جی اُ ها (NGO,s) ئی که ابزار جهانی سازی سرمایه و نئولیبرالیسم بودند را در بنگال شرقی به پیش برد.

نظامیان به رهبری جنرال ضیاء، به پشتوانه سیا (CIA) و پاکستان، با برپائی دولتی نظامی، حزب رقیب الیگارش مجیب الرحمان را با کشتار و بر کناری، زندان و به تبعید از قدرت سیاسی و اقتصادی دور ساختند. پشت این کودتای خونین بودند. اینان در رقابت با روسیه شوروی و هندوستان که از مجیب الرحمان پشتیبانی می‌کردند، دولت نظامیان را گزینه ساختند. دولت نظامی، با انجام تغییراتی در قانون اساسی، به پشتوانه دولت پاکستان و نیروهای مذهبی، حکومت اسلامی بنگله دیش را به وجود آورد.

دولت نظامی به رهبری جنرال ضیاء پس از شش سال حاکمیت فساد و استبدادی - مذهبی، باید به باند دیگری از نظامیان، جای می‌سپرد. جنرال ضیاء نیز خود در سال ۱۹۸۱ ترور شد و جنرال ارشاد با همان نگرش نظامی، اسلامی و دیکتاتوری در ۱۹۸۲ به قدرت رسید. حکومت نظامی در سال ۱۹۸۶ پایان یافته اعلام شد، اما جنرال ارشاد، در لباس مدنی و اصلاح طلب، بار دیگر با دستکاری قانون اساسی، دولتی غیرنظامی را اعلام کرد. وی همانند دولت‌های پیشین، غرق در فساد نهادینه شده در پی شورش سراسری، به وسیله باند رقیب برکنار گردید. سال ۱۹۹۰ دولت نظامی با برخورداری از حزب ناسیونالیست بنگله دیش (بنگله دیش ناسیونال پارتی/ بی ان پی) و پشتیبانی جماعت اسلامی قدرت را در دست داشت.

سال ۱۹۹۱ خالده ضیاء، بیوه ضیاء الرحمن کودتاچی در نقش رهبر حزب ملی بنگله دیش، برنده انتخابات چند حزبی گردید. از آن زمان بود که سیستم دولتی بنگله دیش از شیوه ریاست جمهوری به پارلمانتاریستی تغییر یافت، که ریاست جمهور، نقش جانبی و بی رنگ، اما نخست وزیر، نقش محوری یافته و عهده‌دار فرمانروائی طبقه حاکم می‌شوند.

سال ۱۹۹۶، با بازگشت حسین رحمان، دختر جنرال مجیب از هندوستان، نوبت آن بود که نظامیان و حزب ناسیونالیست و جماعت اسلامی به کناره روند.

حسینه، رهبر حزب ناسیونالیست بنگله دیش، خالده ضیاء، بیوه جنرال ضیاء را به زندان افکند و حزب جماعت اسلامی را ممنوعه و در لیست تروریستی قرار داد. شیخ حسینه به رهبری حزب عوام و با برخورداری از نام و نقش پدرش، شیخ مجیب و حزبی که دولت- ملت پاکستان شرقی را پایه گذاری کرده بود از اقبال بیشتری برخوردار بود، تا «بی ان پی» که با کودتا و کشتار و دیکتاتوری نظامی از ۱۹۷۵ بیش از ۲۰ سال در بنگله دیش حکومت رانده بود.

پیشینه جنایتکارانه اسلامیست‌ها و نظامیان متحد آنان با تاریخ اسلامی در شبه قاره هند و آسیا سرشار از نسل کشی و جنایت علیه بشریت بوده است. **نسل‌کشی هندوها و بنگالی‌ها** تنها یکی از آن جنایت‌ها است. کشتار مردم بنگال ساکن پاکستان شرقی (**بنگله دیش**) توسط نیروهای مسلح پاکستان غربی و **جماعت اسلامی**، که به قتل‌عامی که شمار آن را تا سه میلیون گزارش داده‌اند، و تجاوز به ۲۰۰ هزار تا ۴۰۰ هزار زنان بنگالی که رهبران اسلامی گروه جماعت اسلامی آنان را «دارائی عمومی» اعلام کرده بودند انجامید. در نسل‌کشی سال ۱۹۷۱ و جنگ داخلی در پاکستان غربی و شرقی، بین ۸ تا ۱۰ میلیون تن که بیشتر آن‌ها از اقلیت‌های هندو بودند، هستی خود را رها کرده به **هندوستان** پناهنده شدند. چنین جنایتی را با اعلام دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در سال ۲۰۱۲ در شنگال (سنجار) و اسارت هزاران تن از زنان و دختران ایزدی و کشتار و اسارت دهها هزار نفری مردمان زیر ستم در کردستان عراق و روژآوا، ادامه همان شیوه و بینش جماعت‌های اسلامی در بنگله دیش و ایران و پاکستان و ترکیه بوده است.

خیزش تابستان خونین ۱۴۰۳ خ (۲۰۲۴ م) در بنگله دیش ریشه در چنین کشاکش و ایدئولوژی و مبارزه و مناسباتی داشت.

اعتراض به‌ظاهر ساده و سطحی و در آغاز به وسیله دانشجویانی که «همه با همی» و نادیده انگاشتن دیالکتیک مبارزه طبقاتی اندیشه‌هاشان بود، از یک خواست ساده در فاصله سه ماه، به یک موقعیت انقلابی فراروئید و به شورش تمام‌عیار **ضد دولتی** و **نه ضدحکومتی** تبدیل شد. پرسش اینکه چرا دانشجویان نقش پیش‌تاز برانداز را به عهده گرفتند! پاسخ ساده آن که دانشجویان نابرخوردار از سهمیه بندی، و نگران و ناامید از آینده در بنگله دیش دچار بحران فقر مطلق و بیکاری، همانند شاخک‌های حسی جامعه، زنگ خطر و این شلاق و بی‌آیندگی را با حساسیت بیشتری و زودتر از دیگر لایه‌های اجتماعی، دریافت و به واکنش پرداختند. دانشجو به سان یک لایه میان طبقاتی از آنجا که یک طبقه اجتماعی (سوشیال کلاس) به‌شمار نمی‌آید، از این‌روی نه توان رهبری جنبش توده‌ای و طبقاتی را دارد و نه از نظر ماتریالیسم تاریخی، دارای چنین ظرفیت و مسؤولیت و کارکردی است، مگر آن که به طبقه دگرگون ساز و رادیکال آن طبقه و گروه‌بندی اجتماعی که برای دگرگونی مناسبات دست به ریشه مناسبات می‌برند، و مناسباتی نو بنا می‌نهد، بپیوندد.

جنبش کارگری و به ویژه دهها میلیون زن کارگر و برزگر زیر ستم چندین گانه طبقاتی و استثمار مطلق و تولیدگر مافوق‌ترین سود در این جنبش، گوئی سرنوشت خود را به دانشجویانی سپرده بودند و یا دچار اتحادیه‌گرایی و نیز با احساس نبود چشم انداز تحولی طبقاتی در این جنبش پوپولیستی، خویش را بی‌وظیفه دانسته و به میدان نیامدند؛ و اگر به جنبش پیوستند، نقش اسب تروای بخش دیگری از سرمایه‌داران انگل‌های بازار سرمایه و تجار و مذهبی و بردمداران مدرن را به‌عهده گرفتند.

این جنبش بی‌رهبری و بدون پیشاهنگ و برنامه و ساختار انقلابی، همانند نمونه‌های مصر و تونس و... را که به جابه جایی و «براندازی» دولت و نه سرنوشتی حکومت انجامیدند، به قول دکتر فرهنگ هلاکوئی را باید هم «از

سرنوشت و هم با سر نوشت» یعنی که این سرنوشتی محتوم جنبش‌ها نبوده و باید آن را نیز دوباره نوشت و هم با قوه درک و عقل باز نوشت.

اینک، در نبود دانش مبارزه طبقاتی طبقه و پیشاهنگ انقلابی، در بنگله دیش نیز همانند مصر و تونس، توهم و ساده‌اندیشی تا آنجا است که دختر دانشجوی ۲۵ ساله بنگله دیشی پس از «براندازی» شیخ حسین بیگم، که در این روزها، دولت گذار «وزارت اطلاعات و فناوری» را اداره می‌کند، بر این باورند که «عزم و اراده این جوانان در بیرون راندن حسین، نشان دهنده ظرفیتی است که دانشجویان در کارهای بزرگ دارند.»

او می‌گوید، «دانشجویانی که در رهبری یک قیام، موفق عمل کرده‌اند به اندازه کافی برای اداره و ساختن کشور هم توانایی دارند.» این یک ساده‌انگاری و خام‌اندیشی دانشجویی بی‌افق و سرگردان و خرده‌بورژوازی که قهرمانانه، با شعار آزادی، و علیه دیکتاتوری و استبداد جان می‌بازد، بیش نیست. دانشجویان پیش‌تاز و قربانی، اما نابرخوردار از آگاهی، بینش و نگرش دیالکتیک مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم، براندازی دولت را با خون به پیش بردند، اما با مفهوم سرنگونی انقلابی و آلترناتیو انقلابی که مناسبات و کل حاکمیت برده‌داری یا کاپیتالیسم را واژگون و طرحی نو دراندازند، بیگانه و به دور بودند. پشت و زیر پوست این فوران، سرمایه‌داران جهانی دست اندر کار بودند و احزاب ارتجاعی اسلامی که همانند تمساح‌های خون آشام، در کمین و خزنده دهان گشوده بودند.

دانشجویان با بیرون راندن شیخ حسین که میراث‌خوار مجیب الرحمن بود و واژگونی مجسمه پدر بنگله دیش که نقش کوچک آتاتورک حکومت عثمانی و حتا رضا خانی را در سال ۱۹۷۱ بازی می‌کرد، اکنون مشغول پاکسازی خیابان‌ها از زباله و سنگپاره‌ها و خاکستر و پوکه‌های گلوله‌ها هستند تا با محلل‌گری دولت گذار، «دولت مجلسی» سرمایه‌داران و اسلامی سیاسی دیگری به قدرت بنشینند.

بنگله دیش با اقتصاد و گردش مناسبات، تولید و توزیع‌ها و سودهای مافوق برآمده از استثمار در بنگله دیش، با جمعیت افزون بر ۱۷۰ میلیونی و بیکاری بیش از سی میلیون نفری بر گرده نیروی کار صادراتی خاموش و ارزانترین در جهان و کسب سود برآمده (Remittance) از این صادرات (سرمایه‌دار-نیروی کار) که سال ۱۳۹۷ شانزده میلیارد دلار گزارش شد، به گرداب مرگ و نیستی فرو برده شده است. افزایش بدهی‌ها و بهره‌های بانکی خرد کننده و کهکشانی به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تورم و رکود تورمی، در محور کار و رنج بنگال و سرزمینی که می‌توانست سرشار از رشد و زیبایی و امید باشد، افقی جز کودتا و ستم و سیل و انواع بیماری‌های واگیر و قابل درمان اما بی‌درمان، تجربه‌ای تلخ و تاریخی را رقم می‌زنند که به نام و به دست مذهب و نظامیان و انگل‌های حاکم مدیریت می‌شود.

در سرزمین استثمار مطلق برای سود مافوق بر گرده زنان در صنعت پوشاک که ۸۰ درصد صادرات بنگله دیش را تشکیل می‌دهد، جز سوختن زنان در فابریک‌ها نمی‌بینید. براساس آمار بانک مرکزی بنگله دیش از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۹ نزدیک به ۹۰۰ هزار کارگر زن بنگله دیشی به خارج از این کشور گسیل شده‌اند که حدود ۳۷٪ در عربستان، ۱۷٪ در اردن و ۱۴٪ در امارات مشغول به کار [بردگی] بودند.» [۱]

بنا به گزارشی از بانک توسعه آسیایی، ۹۵ درصد از زنان در بنگله دیش زیر خط فقر و فقر مطلق زندگی می‌کنند و با شرایط قحطی و مرگ روبه‌رو هستند. براساس پژوهش انجام شده، بیش از ۷۷ میلیون نفر از مردم بنگله دیش، یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت بنگله دیش، از دهه ۱۹۷۰ میلادی و در پی حفر چاه برای دست‌یابی به آب زیرزمینی، با مسمومیت و آلوده شدن به سم آرسنیک روبه‌رو هستند.

فساد بی کران، اختناق، و سلطه همه تاجرها به شبکه‌های مافیائی، بدهکاران کلان بانکی و فساد نهادینه و حاکمیت غیردینی و اما شبه نظامی، به ناگهان با اعلام برخورداری سهمیه ۳۰ در صد به خانواده‌های وابسته به حکومت، خشم خفته میلیونی را بیدار کرد. در این طوفان، خیل انگل‌ها، رقیبان قدرت سیاسی و اقتصادی در دو حزب ناسیونالیست رانده شده از قدرت در سال ۱۹۹۰ و نیز جمعیت اسلامی که سید ابوالعلا مودودی در سالهای ۱۹۷۰ پایه‌گذاری کرده بود، بار دیگر به قدرت سیاسی چشم دوخته‌اند. در پی کودتا و کشتار مجیب الرحمان، جماعت اسلامی که بار دیگر قانونی شده بود و بارها در پارلمان بنگله دیش سهمی داشت، همانند روزهای دی-جدی- و بهمن-دلو- ۱۳۵۷ در ایران، زمانی به خیابان آمد که حسینیه و دولتش، به هندوستان گریزان بودند.

جماعت اسلامی ابوالعلا مودودی از تبار اخوان و همانند اخوان مصر بود که حزب را در سال ۱۹۳۷ برپا و در سال ۱۹۷۲ م در گذشت. او خواهان گسترش اسلام سیاسی در شبه قاره هند و از بین بردن هندوها و دیگر ساکنین هند و تبدیل هندوستان به کشوری مسلمان بود. او بعدها به امریکا رفت و در فلوریدا در سال ۱۹۷۹ در گذشت و جنازه‌اش به لاهور بازگردانده شد و در مکانی ناپیدا به ژرفای گور سپرده شد.

مودودی با الگوی اخوان المسلمینی، اهداف و منشور «اساسی قرآن، حاکمیت و سلطه «الله» و «رب» است و دین و عبادت راه‌هایی برای رسیدن به این دو» اعلام کرده بود که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خویش که در سال‌های ۱۳۴۰ در نجف تقریر می‌کرد و به حاکمیت ولایت فقیه رسید، از او الگو گرفت [۲۲]. پایه توده‌ی حزب جماعت اسلامی، کشاورزان مرفه و لایه‌های سنتی و میانی و پائینی شهری تشکیل می‌دهند.

این جماعت خونخوار، در خیزش تابستان ۴۰۰۳ بسیار ردیالانه و تبهکارانه، که در شبکه‌سازی‌های استثمار و این جی‌او‌های فریبنده اقتصادی ریشه دوانیده بود، همانند تسماح خانه داشت. شاخه دانشجویی این جماعت اسلامی و حزب ناسیونالیست بنگله دیش در زیر این خیزش عمومی و با فرصت‌طلبی و برخورداری از پشتوانه‌ای سازمان اطلاعات پاکستان (آی اس آی) بر بستر خیزش دانشجویی خواهان برقراری همان آرمان‌های ارتجاعی دیرینه و برقراری حکومت اسلامی بودند. دولت حاکم، دانشجویان فقیر خیزشگر را «زارکارها» به معنای خائن و خلاف کار به حقارت گرفت. این تحقیر شدگان، همان نسل ضد بودند، همانند همه کشورهای پیرامونی این نسل که سازمان‌دهنده و پیشاهنگ خیزش‌ها بودند، خود، سیاهی لشکر نظامیان یا احزاب بورژوائی شدند.

جمعیت اسلامی پیروان ابوالعلا مودودی در تلاش برقراری طالبانیسم و خمینیسم و حزب ناسیونالیست ملی بنگله دیش در رأس همه، گزینه دلخواه چین و پاکستان و به ویژه در این منطقه هستند. این جماعت با همان فریب و شیادی خمینی در پاریس، بسیار ماهرانه تر، بازی با دمکراسی و حقوق بشر و خیزش دانشجویی و اسلام سیاسی، در تلاش است تا غرب و حتا ایالات متحده را اگر نه پشتوانه، دستکم در برابر خود نداشته باشد. اینک عربستان و امریکا و انگلستان و سکاندیناوی به ویژه سویدن نگران منافع و حضور اقتصادی و سیاسی خود هستند.

چین در این میان در برابر هندوستان، در کنار پاکستان و همراه رقبای اسلامی دولت شیخ حسینیه دارای نقش تعیین کننده اما خزننده در زیر دریای آتش خیزش بنگله دیش، افغانستان و طالبانیسم دیگری را طراحی کرده‌اند.

باند «خالده ضیاء» بیوه ضیاء نخست وزیر سابق بنگله دیش به همراه فرزندان بارها به اتهام فساد به دستور حسینیه بازداشت شده بود بار دیگر، در کمین قدرت نشسته‌است. جنرال ضیاء که خود در سال ۱۹۸۱ ترور شد و همسر وی خالده ضیاء، رهبری حزب ناسیونالیست را به دست گرفت و در سال ۱۹۹۱ به رهبری بنگله دیش رسید و در سال‌های ۹۶ و ۲۰۰۱ و تا ۲۰۰۶ نخست وزیری و شبکه فسادش را به کمک رحمان فرزند بزرگترش به پیش برد.

در این سال رقیب وی حسین به قدرت رسید. دولت حسین و عوام لیگ، در خیزش اخیر برکنار شد و با خواهرش به سوی هند فراری شد.

شایعه این که پسران خاله ضیاء از انگلستان و چین ... برای پیشبرد نقشه، در برابر دولت شیخ حسین، بودجه و چراغ سبز گرفته‌اند، می‌تواند بخشی از واقعیت باشد. با براندازی دولت حاکم، واژه‌ای که شاه بیت سلطه‌طلبان ایرانی است، قدرت در دست ارتش که بیشترین سهم استثمار و چپاول را برخوردار بوده، دوران گذار را می‌گذراند تا در پی تابستان خون آلود داکا، جنبش را به دولت دیگری بسپارد و قدرت سیاسی بخشی از بنگال به قحطی و گرسنگی نشانیده شده را به دست دولت دلخواه نئولیبرالیسم و شرایط کنونی جهان درگیر جنگ جهانی کنون بگذارد و مالکیت و مناسبات سرمایه را تأمین سازد.

محمد یونس برنده صلح نوبل، استاد اقتصاد، محلل این دولت گذار است. او در برابر قحطی هولناک سال ۱۹۷۴ که بیش از یک و نیم میلیون نفر جان باختند، طرح وام‌های کوچک را پیش روی گذاشته بود. او در سال ۱۹۸۳ با ایجاد بانک گرامین، به پرداخت وام‌های کوچک برای مسکن و کار و تحصیل، سبب حباب رفم‌های اقتصادی شد و لایه‌های گسترده برزگران و پیشه‌وران خردی را آفرید و آن‌جا (NGO,s) را به خدمت گرفت و بنگله دیش را به عرصه بدهکاران کوچک و ورشکسته تبدیل کرد. سود بانکی برآمده از استثمار در برابر وام‌های کوچک به میلیون‌ها خوداستثمارگر خرد، تنها یک آرامبخش و اعتیادآور متادون در برابر مرفین با دوز کلان بود.

بانک گرامین (Grameen Bank) به مدیریت محمد یونس، و وام‌های خرد، برای سرمایه‌گذاری‌های میکرو، سیاست نوینی بود که سیستم بانکی معمولی را زیر فشار گرفت و سبب گسترش آن‌جا و مالی و اقتصادی گردید. فقر زدائی این سیاست، شعار این فقر گستری در آینده شد. وی همانند لخ والسا در پلوند جایزه صلح نوبل گرفت. محمد یونس، در سال ۲۰۰۷ به یکی از چهره‌های برجسته و تبلیغات خصوصی سازی و آن‌جا شد. شیخ حسین، این چهره و برجستگی وی را به سود باند خویش نمی‌دانست، و او را کسی که خون فقرا را می‌مکد و به بهانه این که بنا به قانون کار حق کارگران را پایمال می‌کند فاسد خواند و زیر پی گرد قرار داد و از رهبری بانک گرامین برکنار ساخت.

در جنبش تابستان ۱۴۰۳، در پی دستکم پانصد جانباخته در خیزش بنگله دیش، محمد یونس که در انگلستان می‌زیست فراخوانده شد. او تنها گزینه دانشجویانی شد که نه حزب ناسیونالیست و نه جماعات اسلامی را می‌خواستند. این احزاب اسلامی ارتجاعی که برای قدرت سیاسی بر خون دانشجویان بی‌سامان و تهی‌دستان سربرآورده بودند، گزینه بخش دانشجویان خیزشگر نبودند، هر چند اسلامیان، طلاب یا دانشجویان اسلامی خود را داشتند، که به ناگهان همانند سال ۱۳۵۷ در ایران، قارچ گونه سر بر آوردند.

محمد یونس بدون پشتوانه و کارنامه سیاسی، اینک دکور سناریونی است برای دولت گذار. حزب ملی بنگله دیش و جماعت اسلامی، با خیزش دانشجویی فرصت طلبانه، از پشت جنبش بی‌سر و سرنوشت سربر می‌آورد و به روی صحنه می‌آید.

خواست پسا حسین، برپائی دولت موقت و دوران گذار تا انتخابات، و حتا شرکت لیگ عوام و دیگر احزاب اسلامی و ارتجاعی است.

بخش دیگر بازیگران اجتماعی و زیر سرکوب و کشتار، هندوهای بنگله دیش هستند که در سال ۱۹۷۱ نزدیک به ۳۰ درصد ساکنین بنگله دیش را تشکیل می‌دادند و اکنون نزدیک به ۸ درصد ساکنین جامعه را تشکیل می‌دهند و در سالهای جنگ داخلی به وسیله پاکستان سلاخی شدند و اکنون در خطر قتل عام اسلامیست‌ها. این انتیک اجتماعی

که به وسیله حزب بی جی پی نمایندگی می‌شوند، مورد تعرض حزب‌های اسلامی و بشدت در خطر سلاخی و تجاوز و قتل‌عام قرار دارند. لایه بالائی این اقلیت، با برخورداری از پشتیبانی عوام لیگ شیخ حسینیه، برخی از رهبران محلی و عوام لیگ را تشکیل می‌دادند و به همین سبب، پس سقوط دولت عوام لیگ، تمامی هندوها به ویژه بی پناهان و لایه‌های پائینی و تهی دست هندو، در معرض کینه‌ورزی کهن و خونین جماعت اسلامی و بی ان پی اس قرار دارند.

دولت گذار، برپائی دولت و سیاست و اقتصادی رفرم محور را وعده می‌دهد و از سنت‌های خودکامگی جلوگیری و با برگزاری انتخابات، قدرت را به دولت و پارلمان مورد دلخواه واگذار خواهد کرد. آشکار است که ساختار نهادینه شده سرمایه داری و حکومتش با وجود ارتش پشت سر دولت گذار که در پادگان‌ها، مهندسی حکومت طبقاتی را به پیش می‌برد، بدون طبقه و رهبری انقلابی نهادینه شدن ساختارهای نوین بازتولید بنگله دیش و پاکستانی دیگر را در پیش روی دارد.

اینک همراه با میلیون‌ها زن بافنده در دخمه‌های برده‌داری بنگله دیش سرود بافندگان سیلزی از شاعر انقلابی و دوست مارکس، هاینرش هاینه را که پس از خیزش بافندگان در سلیزی المان سالهای ۱۸۴۰ سروده بود، بخوانیم و هر آنجا نام المان بود را به بنگله دیش بگردانیم:

بافندگان سیلزی

حتی سرشکی در چشمان بی‌نور نیست،
در پس دستگاه بافندگی، با دندان فشرده
نوشته اند:

المان، ما کفن تو را می‌بافیم،
و همراه آن نیز سه بار لعنت.

می‌بافیم، می‌بافیم!

یک لعنت به خداوند، که به در گاهش نماز بردیم
در سرمای زمستان و در نیاز گرسنگی،
بیهوده امید ورزیدیم، بیهوده پا فشردیم،
او ما را مسخره کرد، خوار داشت و زیون ساخت.

می‌بافیم، می‌بافیم!

یک لعنت به شاه، شاه ثروتمندان،
که نتوانست مصیبت ما را درمان بخشد؛

بلکه واپسین پیشیز را نیز از ما ستاند
و فرمان داد چون سگان به سوی ما شلیک کنند.

می‌بافیم، می‌بافیم!

یک لعنت به میهن دروغین

آنجا که تنها ننگ و عار شکفته می‌شود،

آنجا که هر گلی در بهاران می‌پژمرد،

آنجا که فساد و تناهی، پرورشگاه کرم‌هاست.

می‌یافیم، می‌یافیم!
ماکو در جنبش، دستگاه در ولوله،
پرکار، شب و روز گرم یافتیم،
المان پیر! این کفن توست که می‌یافیمش
و به همراه آن نیز سه بار لعنت.
می‌یافیم، می‌یافیم!

هانریش هاینه، شاعر انقلابی المانی، ۱۷۹۷-۱۸۵۶

[۱][۱] <https://economic.mfa.gov.ir/portal/newsview/568849>

[۲] «پیش قراولان انقلاب اسلامی؛ جماعت اسلامی پاکستان»، سید ولی نصر (فرزند سید حسین نصر) مدعی است که روح‌الله خمینی در ایده ولایت فقیه در کتاب «حکومت اسلامی» را با تأثیرگیری از مودودی نوشته است. با رجوع به مهران موحد-روزنامه‌نگار در کابل (۳۰ شهریور- سنبله- ۱۳۹۶). (مولانا مودودی، بنیان‌گذار اسلام سیاسی رادیکال) بی‌بی‌سی فارسی.

باز نشر از اخبار روز